

(مآثر الامرا) [۵۲۷] (باب الحجیم)

گاه بمینه و گاه بچنداول مامور گردید - و در محاصره قلعه در تادبان
و قلعه پربنده از محافظت مورچال و چپقلش با گره مخالف
لوازم جانسپاری بظهور آورد - و سال هشتم بنوشته پدر خود (که
بنابر کشتن بهیم نراین زمیندار چورا گل ۵۰ از حضور متوهم شده بود)
راه وطن پیش گرفت - خاندوزان سوبه دار برهان پور باستماع خبر
فرار او با جمع بتعاقب او شناخت - و چند کس را بخاک خاک
انداخت - او زخمی شده برای غیر متعارف طی مسافت نموده پدر
ملحق شد - و پس از وصول انواج پادشاهی همراه پدر عزمه پیمای
وادی فرار گردیده بتفصیل (که در احوال چچه ار سنگه مرقوم شده)
مطابق سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و چهار هجری بقتل رسید
در جن سال پسر او هنگام تعاقب اسیر انواج پادشاهی گشته *

• جان نثار خان •

جنیری قدیمی کمال الدین حسین نام - از نیکو خدمتگذاران
ایام پادشاهزادگی شاهزاده شاهجهان است - و سرآمد بندگان
مزاجدان و فدویان جانفشان بود - چون بنارسی مشرف فیانخانه
جهانگیری (که در سرعک سیر از مسیر فلک هم گوی سبقت می بود)
باشاره یمن الدوله بمجرد فوت جهانگیر پادشاه ببال استعجال پوراز
نمود و از کوهستان کشمیر در عرض بیست و روز نوزدهم ربیع الاول
(۲)
سنه (۱۰۳۷) هزار و سی و هفت هجری بجنیر دکن رسید و خبر

(۲) نسخه [ب] ماه ربیع الاول •

(باب العجیم) [۵۲۸] (مآثر الامراء)

ارتحال جنم مکانی ازین دار فانی بعالم جاودانی رسانید از آنجا
 (که عزه صاحبقران ثانی در مهمات سلطنت و جهانپانی درنگ
 و اهدال بر نمی تافت) سه روز بمراسم عزا پرداخته بیدست و سیوم
 شاه مذکور برای گجرات متوجه دارالخلافه آگره گردید - و جان نثار
 خان را با فرمان محتوی بر انواع لطف و عنایمت و بحال داشتن
 منصب و جاگیر و صوبه داری دکن بدستور سابق نزد خانجهان
 لودی روانه برهانپور فرمود - تا او را بمواطفت شاهانه مستعمل
 ساخته برسر اثر ضمیرش (که نامانی و بی اخلاصی او مظنون بل
 معجزوم بود) آگهی یابد - چون بخت و دولت از او رسید به بود پس
 از رسول فرمان جوانی داد که سرش بباد داد - و خان مذکور را
 بی عرضداشت رخصت کرد - مشارالیه در احمد آباد بسعادت
 ملازمت رسیده در روز جلوس بمنصب دوهزاری ذات هزار سوار
 و مرحمت علم و نقاره و انعام فیل و پانزده هزار درپیه نقد کام دل
 افتد رخت - و در سال سیوم از انتقال دیانمن خان دست بیاضی
 بقلعه داری احمد نگر اختصاص گرفت - و بعطای چهل هزار درپیه
 برسوم مدد خرج هوزن مرحمت گشت - و در سال چهارم بحضور
 رسیده باضافه پانصدی پانصد سوار فرق انتخاب برافراخته بفوجداری
 لکهی جنگل مامور گشت - و پس ازان بفوجداری سیوستان مرخص

(۲) نسخه [ج] دار فنا (۳) نسخه [ج] علم و انعام فیل (۴) در
 [بعضی نسخه] دشت بیاضی (۵) نسخه [ج] اختصاص یافته بعطای .

(مائراامرا) [۵۲۹] (باب الجیم)

گردید . و چون سال یازدهم قلعه قندهار مسخر اولیای سلطان
 شد و صوبه دازان و فوجداران قرب جوار بعنوان کمک خود را بدانجا
 رسانیدند خان مذکور نیز از قلعه خود شتافته سرگرم تقدیم کارها
 شد . و بهراهی قلیچ خان صوبه دار قندهار در کشایش قلعه بسنت
 شریک تردد گردید . و در سال دوازدهم پانصد سوار دیگر بر
 منصبش افزوده از سیوستان بیهگر رفته از تغیر یوسف محمد خان
 بپندر بست آنجا پرداخت . و در همین سال رخت هستی بر بست *
 صاحب ذخیره الخوانین آرزو در حکومت سیوستان بسیار
 از دختران زمینداران آنجا از قوم سیمچه و سوده خواستگاری نمود
 و بدان جهت نقش عمل او درست نشست . آثار تمدن و مقصد
 نماید . پس از آن (که حیات مستعار را پذیرد نمود) هر یکی از
 زمینداران دختر خود را از خانه او بزرگداشتن کشیده برد . شاید
 این واقعه در بیهگر رو داده باشد . که سرحدش بسرحد سیوستان
 پیوسته . و الا فوتش در حکومت سیوستان نشده . کمالاتی . پسرش
 میرزا حفیظ الله (که بذابو قدم خانه زادی مکرر در طفلی مورد عطایای
 اعلی حضرت گردیده) در عهد خادمگان بخطاب بسالمت خان چهار
 عزت افروزخت . و در ایام محاسره بیجاپور بخشوی فوج پادشاهزاده
 محمد اعظم شاه بود . چندی بدان امر پرداخته . گویند بتجرع
 ادمان داشت . اسیر پنجه اجل گشت *
 (۳)

(۲) نسخه [ب] سیمچه (۳) در [بعضی نسخه] اسیر سر پنجه اجل *

(باب الحميم) [۵۳۰] (مائرا لامرا)

• جان سپار خان خواجه بابا •

برادر زاده نقیب خان قزلباشی سمک - در عهد جدت مکانی
خطاب جانباز خان یافته بمنصب هزاری چهار صد سوار رسیده
سال اول جاوس فردوس آشیانی بمنزلهت پیوسته بپنجالی منصب
سابق کامیاب گردیده سال سیوم از اصل و اضافه بیایه هزار و پانصدی
ششصد سوار مرتقی گشت - مدتی بفرمانداری مندسور مامور بود
سال هیزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجری
بنهاختان عدم شناختن - از فهرس ده سائک دوم شاهجهان نامه دریافت
میشود - که مومی الیه بخطاب جانسپار خان و بمنصب دو هزاری
هزار سوار سر بلند گردیده - اگرچه سال این واقعه بظنر نیامده *

• جلال کاکر •

بسر قوم دلوز خان اسمک - از تعینانیان صوبه کابل بود - تا آخر
عهد جدت مکانی بیایه هزاری ششصد سوار رسیده پس ازان (که
بسمت و کشاد امور خسروی بکف قدرت فردوس آشیانی در آمد)
سال اول باضافه پانصدی صد سوار خرسند گردید - و سال سیوم
در هنگامه کمال الدین بن زکین الدین زرهله با سعید خان مصدر کارها
شد - سال دوازدهم (که دارالسلطنه مقرر اعلام ظفر از تمام گردید)
از بمرهبت خلعت و خدمت فوجدار بی جمو از تغیر شاه قلی خان
مرمپاهات برافراخت - سال سیزدهم (که سلطان مراد بخش با جمع

(۲) نعت [ب] فهرست - و فردوس صحیح اسمک •

(مآثر الامراء) [۵۴۱] (باب الحميم)
 و توقف در بهیره مامور گشت) او را نیز در تعیناتیان شاهزاده
 مینوشتنند . سال چهاردهم بافرزینی سه صد سوار و عنایت امیر
 فوازش یافته داخل کومکیان دکن شد . سال هیزدهم از اصل و اضافه
 بمنصب در هزاری هزار و پانصد سوار لوای اعتبار برافراشتند . مدتها
 در دکن گذرانیده سال سیم با میرزا خان منوچهر برای وصول قلمه
 پیشکش نامه کونکا زمیندار دیوگدهه بدان صوب شدانت . و پستور
 حسب التماس سلطان اورنگ زیب بهادر بفوجداری و تیولداری
 فصیر آباد و غبره توابع صوبه خاندیس سر بلند گردید . و پس از آنکه
 سه ساله سلطنت بنام خادمگان رونق پذیرفت سال چهارم از اصل
 و اضافه بمنصب سه هزاری در هزار سوار و تقریر خدمت فوجداری
 هوشنگ آباد مضاف صوبه مالوه چنین بخت را نور آگین ساخت *

• جمفر خان مدینه الملک •

خلف الصدق صادق خان میر بخش و همشیره زاده و خویش
 زمین الدوله آصف خان است . فرزانه بیگم مشهور به بی بی جیو
 زوجه محترمه است . از مبادی نشوونما حدیقه احوالش بآبپاری
 مرحمت پادشاهی نصرت و طرادت به اندازه داشتند . و همواره
 بحسن عقیدت و لطف خدمت منظور انظار خسروانی بود . چون
 پدرش درگذشت از فرط زانیت محمد اورنگ زیب بهادر را بتعزیه
 فرستاد . که او را بافرزینی الطاف خاقانی تسلیه بخشیده با برادران

(باب العظیم) [۵۳۲] (مآثر الامراء)

بشرف بساط بوس مشرف گردانند - چون بمساعده حضور فایز گردید
 بمسافه هزاره ذات پانصد سوار بمذنب چهار هزاره در هزار سوار
 سر برافراخت - از آنجا (که عاطفت اصلی تقوی و سبب نمیدخواهد
 و عنایت دلی بهانه جو می باشد) در سال هفتم منزلش بفیض قدوم
 پادشاهانه فروغ نمود گردیده ممتاز اقران و امثال گشت - در سال
 دهم خان مذکور جواهر اتمشۀ نفیسه پیشکش کرد - از بنده نوازی
 متاع یک لک روپیه پذیرائی در آمده او را بمذنب پنج هزاره
 ذات و سه هزار سوار بلند آوازه کردند - و پس از آنکه دوازده
 بذابر جهت معائب گشته مجددًا مشمول عواطف پیکران گردید - در
 سال نوزدهم بصوبه داری پنجاب سر برافراخت - در آخر سال
 بیستم بخدمت جلیل القدر میر بخشش گوی از تغیر خلیل الله
 خان چهار کامیابی برافراخت - و در سال بیست و سیوم از انتقال
 حکومت خان بصاحب صوبگی دارالخلافه شاهجهانآباد رخصت یافت
 و در سال بیست و چهارم بنظم صوبه نهمه از تغیر سعید خان بهایی
 گردید - و در سال سی و پنجم بحضور رسید - و چون خدمت والامرتبت
 وزارت از معظم خان بذابر وجه عزل گردید در سال سی و یکم
 خان مذکور بتفویض وزارت کل و عنایت قلمدان مروض چهارم (۲)
 اعتبار برافراخت - و پس از جنگ داراشکوه چون باغ نور منزل
 منضرب خدام عالمگیری گشت جعفر خان (که در خدمت اعلیٰ حضرت

(مآثر الامراء) [۵۴۴] (باب الحکیم)

مانده بود) با سایر بندهای پادشاهی بمصادات زمین بوس فایز شد
 و پس از جاوس اول (که در باغ ایز آباد واقع سواد شاهجهان آباد
 شد) بانتضای حال عزیمت پنجاب بتعاقب داراشکوه (که
 تاخیر دران مذاهی قانون تدبیر بود) پیش نهاد همک پادشاهانه
 گشت - و مراتب و مراسم (که لازمه سریر آرائی سمک) بجلوس
 ثانی حواله شد - بعمده السلطان جعفر خان صوبه داری مالوه
 قفویض یافت - و پادشاه یک هزار سوار در اسپه سه اسپه منصبش
 از اصل و اضافه شش هزار شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه
 قرار گرفت - و چون فاضل خان دیوان اعلی در سال ششم در کشمیر
 داعی حق را لبیک اجابت گشت فرمان بطلب جعفر خان ارسال
 یافت - ار هنگام برافراختن راینات ازان گل زمین بدارالخلافت در منزل
 پانی پت سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجری جبهه سامی عتبه
 خلافت گشت - از کمال قدر شناسی بخدمت داعی وزارت اعظم
 (که آن نوین اخلاص آئین را لیاقت و شایستگی آن بر وجه ادنی بود)
 برخواستند - چون آن زبده امرای مذبح الشان برکنار دریای چون
 وزراء عالی نل نشین اساس گذاشته حسن انجام یافته بود - برای
 امتیاز و سرفرازی آن عمده الملک خورشید ارج خلافت پرتو عاطفت
 مکرر دو سال هشتم و نهم بمهر منزل او افکند - آن خان رفیع مقدار
 مراسم با انداز و نیاز بجا آورده پیشکش گوان از غرائب و نوادر

(باب الجیم) [۵۳۴] (مآثر الامراء)

بظرف انور در آردن - و در سال سیزدهم سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد و یک در شاهجهان آباد بیماری خان مذکور باشنداد و امتداد کشیده جهان گذران را پدرود نمود - خانه مکان در مرتبه درین ایام اولاً بجهت عبادت و ثانیاً جهت تعزیت بخانه آن عمده مخلصان تشریف فرمود - و شاهزاده محمد اعظم و محمد اکبر مامور شدند - که بخانه نامدار خان و کامگار خان پسرانش مراسم پرسیه بجا آرند - و بتعلی و دلدهی هفت مرتبت فرزاده بیگم والدی مومنی الیهما پردازند و برای هر دو کس خلعت خالصه و بوالدیه اینها توره در خور حالتش فرستاد - پسر شاهزاده محمد اکبر هر دو را از ماتم برداشته بحضور عاطفت ظهور آردن - هر کدام بعطای خنجر مومع بعلاقه مرورید و انواع نوازش و خاطر داری و بر آردن از سوگواری بر اقربان امتیاز یافتند - و باقربا و خویشانش نیز خلعت مانعی موحمت شد *

جعفر خان در امرای متأخرین به نیک نفسی و خیر اندیشی شهره آفاق بود - و بکرائم شمائل و شرائف خصائل اتصاف داشت خوش وضعی و عالی دماغی او زبان زد خاص و عام است - گویند بپارچه سفید پیش قیمت بسیار رغبت داشت - قاضی دهار صوبه مالوه آنرا شغیده در ایام حکومتش نفع بسیار باریک فرمایشی از صوت بسعی تمام بهم رسانیده جامه داره چند مرتب ساختن که تپانهای پنجاه روپیه بقماش او نمیرسید - و از راه تحفگی بعنوان نذر گذرانید - پیش طلبیده دید - چین بچین شده گفت که

(مآثر الامرا) [۵۳۵] (باب العجيم)

بسیار گنده است . - صرف توان کرد . - قاضی از راه ادب عرض کرد
 که باب فرش چاندنی دانسته جرأت نموده ام . - بسیار خوش شده
 حکم قطع چاندنیها نمود . - و از حدت شامه و ذایقه او نیز حکایتها
 میکنند . - گویند دوزخ هندوانه نزد او آوردند . - که در کمال شیرینی
 و شکنندگی بود . - معظوظ شده گفت . - به ازین خورده اشد . - اما
 بوی ماهی دارد . - بعد آنحضرت ظاهر شد که هندوانه کویک بود . - که
 در آن ولایت ریزه ماهی در خاک آغشته پالیزها میدهند *

* جان سپار خان *

پسر سیوم مختار خان سبزازی سمک . - میر بهادر دل نام داشت
 هنگامی (که شاهزاده محمد اوزنگ زینب بهادر بعزم سلطنت قرین فتح
 و اقبال از دکن رخصت فرموده لوای عزیمت بجانب مستقر الخلافه
 افراشت) مشارالیه با برادر کلان خود میر شمس الدین مختار خان
 ملتزم کلاب ظفر انتساب شاهي بود . - در معارک هیجا (که آن شاه
 نصرت نصیب را با دشمنان مغرور گران سپاه اتفاق افتاد) مراسم
 جان سپاری و قدریمت بتقدیم رسانید . - بعد از جنگ دارا شکوه
 از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار مهابه گشته بخطاب
 جانسپار خانی نامور گردید . - و ازان بعد بکارهای بیرونجات مامور
 شده ساحت نیکو خدمتی را با اقدام همواری و حسن سلوک پیموده
 نقش روز بهی خود را برنشانند . - در سال بیصمت و چهارم بقلعه داری

(باب العجیم) [۵۳۴] (مآثر الامراء)

بلاخر انور در آورد - و در سال سیزدهم سنه (۱۵۸۰) هزار و هشتاد و یک در شاهجهان آباد بیماری خان مذکور باشنداد و امتداد کشیده جهان گذران را پدرود نمود - خواه مکن در مرتبه درین ایام اولاً بجهت عیادت و ثانیاً جهت تعزیت بخانه آن عمده مخلصان تشریف فرمود - و شاهزاده محمد اعظم و محمد اکبر مامور شدند - که بخانه ناصدار خان و کامگار خان پسرانش مراسم پوسه بجا آرند - و بتسلی و دلداری هفت مرتبیت فرزانه بیگم دالده مومنی الیهما پردازند و برای هر در کس خلعت خاصه و بوالده اینها توره در خور حالتش فرستاد - پستر شاهزاده محمد اکبر هر دو را از ماتم برداشته بحضور عاطفت ظهور آورد - هر کدام بعطای خنجر مرصع بعلاقه مرورابد و انواع نوازش و خاطر داری و برآوردن از سوگواری بر اقران امتیاز یافتند - و باقربا و خویشانیش نیز خلعت ماتمی مرحمت شد *

جعفر خان در امرای متأخرین به نیک نفسی و خیر اندیشی شهره افق بود - و بکرامت شمائل و شرافت خصائل اتصاف داشت خوش وضعی و عالی دماغی از زبان زد خاص و عام اسم - گویند بپارچه سفید بیش قیمت بسیار رغبت داشت - قاضی دوازده صوبه مالوه آنرا شنیده در ایام حکومتش نفع بسیار باریک فرمایشی از سوت بسعی تمام بهم رسانیده جامه دارے چند مرتب ساخت که نهانهای پنجاه درپیه بقماش او نمیرسید - و از راه تحفگی بعنوان نذر گذرانید - پیش طلبیده دید - چین بچین شده گفت که

(مائراامرا) [۵۲۵] (باب العجم)

بسیار گنده است - صرف توان کرد - قاضی از راه ادب عرض کرد
 که باب فرش چاندنی دانسته جرأت نموده ام - بسیار خوش شده
 هم قطع چاندنیها نمود - و از حدت شامه و ذایقه او نیز حکایتها
 میکنند - گویند روزی همدوانه نزد او آوردند - که در کمال شیرینی
 و شکنجگی بود - مَحْظُوظ شده گفت - به ازین خورده نشد - اما
 بوی ماهی دارد - بعد تفحص ظاهر شد که همدوانه کویک بود - که
 دران ولایت ریزه ماهی در خاک آغشته پیالیزها میدهند *

• جان سپار خان •

پسر سپهسالار مختار خان سبزواری است - میر بهادر دل نام داشت
 هنگامی (که شاهزاده محمد اردنگ زبیب بهادر بعزم سلطنت فرین فتح
 و اقبال از دکن رکضت فرموده نوای عزیمت بجانب مستقر الخلافه
 انراشت) مشارالیه با برادر کلان خود میر شمس الدین مختار خان
 ملتزم رگاب ظفر انتساب شاهپری بود - در معارک هیجا (که آن شاه
 نصرت نصیب را با دشمنان مغرور گران سپاه اتفاق افتاد) مراسم
 جان سپاری و فدویت بتقدیم رسانید - بعد از جنگ دازا شکوه
 از امل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار مهابی گشته بخطاب
 جانسپار خانی فامور گردید - و ازان بعد بکارهای بیرونجات مامور
 شده سامع نیکو خدمتی را باقدام همواری و حسن سلوک پیموده
 نقش روز بهی خود را برنشاند - در سال بیست و چهارم بقلعه داری

(۴) نعت [پ] صرف نقون کرد *

(باب العجیم) [۵۳۶] (مآثر الامراء)

بیدر اختصاص یافت - و بعد فتح حیدرآباد خان مذکور بفوجدار می
ظفرآباد می پرداخت - و چون موکب عالمگیری بعد بند و بست
آن الکای نو تسخیر بمراجعت عطف عنان نموده سواد ظفرآباد
بیدر را بمصرفیه خیام گردانید ابوالحسن والی قانگ (که از غایت
انهماک در عیش و عشرت گاهی در پانزده ساله حکومت خویش از
شهر حیدرآباد غیر از مسافت یک کروزه بمحمدنگر گامزده سفرگزین
فشده بود - و سوازی هر روزه بر دشتوار بود) التماس گوشه نشینی نمود
و در حقیقت خلد مکان هم از اوضاع او (که منافعی مزاحش بود) ذخیره
خاطر داشت - چنانچه ساو (که بعد تسخیر بیجاپور با سکندر
والی آنجا بمیان آمد) با ابوالحسن مرمی نشد - حتی بمواجهه هم
نطلبید - از اول روز نظر بزد نگاه داشتند - لهذا خان مزبور (که
بفوجدار می بیدر میپرداخت) مامور شد - که او را بدولتآباد رساند
که تا بقیه عمر با تبعه خود بفراغت بگذراند - و پس ازان
بصاحب صوبگی حیدرآباد (که مملکتی است زر خیز و آباد خصوصاً
دران وقت که سلسله قطب شاهی مساعی جمیله در معموری آن بکار
برده بودند) رایت بلند پایگی بر افراخت - و او بحسن عمل
و نیکو معاملگی مدتهای مدید دران ولایت گذرانید - بعد از شایسته
خان امیر الامراء و عاقل خان خوفی کمتر مرید دارم یکدفعه این مرتبه
حکم رالی کرده باشد - در سال چهل و پنجم سنه (۱۱۱۳) یکهزار

(۲) نسخه [ب] [خصوصاً که دران وقت سلسله *

(مائثر الامرا) [۴۷] (باب العجیم)

و یکصد و سیزده هجری منزل بودی خاموشان گزید - خلف رشیدش
رستم دل خان است - که احوالش بجای خود رقم زده خامه گردید *

* جان نثار خان *

خواجه ابوالکارم - ابتدا از ملازمان معتبر شاهزاده سلطان
محمد معظم بود - در آیامی (که سلطان محمد اکبر اسباب بغی و مواد
طغیان آماده ساخته با اتفاق راجپوتان جهالت مذش با فوج بسیار
عزیمت خلاف با پدر و الا قدر پیش گرفت) چون در آن وقت خبر
فوج سلطان کمتر بعرض پادشاه میرسید خواجه ابوالکارم از جانب
شاهزاده بقرادلی رفته با قراران سلطان درچار شد - و بعد زد و خورد
زخم برداشته آمد - و بدین تقریب با پادشاه روشناسی حاصل نمود
و پستر بمنصب نهصدی و خطاب جان نثار خانی عز امتیاز اندرخته
در یساق رامدره همراه شاهزاده مسطور تعیین گشت - و در محاصره
سانگانو ترددات نمایان بظهور آورده سذن بهادری را بسکه زخم اعتبار
داد - چون شاهزاده مذکور بموجب حکم از انجا معارفت نموده بر سر
ابوالحسن قطب شاه تعیین گردید از نیز بهمراهی شاهزاده نامزد
گشت - و بر طبق ایامی پادشاهزاده بتسخیر گدھی سرم پرداخته
تهانه نشین ساخت - و برآمده افواج ابوالحسن را منهلر گردانید
و در محاصره و یورش گلکنده چهره رادمردی بگلگونه زخم بیاراست

(۲) در [بعضی نسخه] با قراران رفته (۳) در [چند نسخه] ساپگانو (۴)

یا گدھی بیوم باشد *

(باب الحیم) [۵۲۸] (مآثر الامراء)

در سال سی و سوم عالمگیری عطای خنجر با دسته و ساز بظم
برنواختند به تعبیه شمیم لثیم دستوری یافت - و در سال دیگر بعنایت
خلعت و فیل از اقران تفوق جست - چون مکرر مصدر آوردات نمایان
گردیده بود پادشاه بدر نازش میفرمود - پستری (که با سنتا کهور پوره
در موضع کرناتک مقابله صورت بست) از بدمدعی تقدیر شکست بر
فوج پادشاهی افتاد - خان مزدور زخمی شده جان بدر برد - پس ازان
بفوجداری و قلعه داری گویار سر برافراخته گوشه نذاعت گزید *

چون خلد مکان بجهنمی خرامش نمود هرچند که او از قدیمان
ببهدر شاه و امیدوار ترقی بود اما اعظم شاه را قریب المسافعت دیده
از بی پروگی باعظم شاه و سلطان محمد عظیم عرفداشتها نوشت
که من بارادۀ قدریت عزیمت (سیدن بجناب دارم - اما طرف مقابل
برای بودن من فوج تعیین نموده - هر قدر زود جمعیت و بار بردار رسد
خود را برسانم - درین ضمن (سیدن ببهدر شاه باکبر آباد معاموم نموده
جزیده خود را نزد ببهدر شاه رسانید - ازانجا) که پادشاه را پیشتر
مظنون آن بود که جان نثار خان با چهار پنج هزار سوار پیش محمد
عظیم (سیدده باشد) این معنی خلاف مرضی شد - و بعد مقتول گودیدن
محمد اعظم شاه چون آثار ندامت از لوحه جبین او لایح گردید
پس از توقف بملازمت پیوست - و از اصل و اضافه بمنصب چهار
هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره کوس ترقی بلند آرازه ساخت

(۲) در [بعضی نسخه] از بی پروگی (۳) نسخه [پ] اعظم *

(مآثر الامراء) [۵۳۹] (باب العجیم)

پس از آنکه خلد سنزل بسیرگاه چنگ شذافت خان مزبور (در جنگ
 با فرخ سیر پادشاه در میمنه جهاندار شاه بود . پسر ملازم فرخ سیر
 دریافت . چون حسین علی خان ناظم دکن بتعلقه رسیده با غنیم
 بقرار چهارم حصه مال و ده روپیه سو صد دینسکهی طرح صلح افکند
 و این معنی موافق مزاج سلطانی نیامد چنانکه خان (که مزاج گرفته
 و صحبت دیده و با عبدالله خان سید میان برادر خوانده بود) در
 سال ششم جاوس بصوبه داری برهان پور رخصت پذیرفت . که
 حسین علی خان را حرف معقول فهمانیده براه راست خواهد آورد
 پس از وصول بگذر اکبر پور حسین علی خان بعد دریافت احوال او
 (که جمعیت با خود ندارد) فوج فرستاده پیش خود بتنجسته بزیان
 طلب داشت . هر چند بظاهر جوشش بسیار از فرستادن طعام هر روزه
 و تعظیم و احترام نمود و در مستطبات عمو صاحب میگفت اما در
 دخیل ساختن در برهان پور توقف بعمل آورد . و پس از انقضای
 فصل ربیع بدین شرط دخیل ساخت که داراب خان پسر کلان خود را
 ببرانپور فرستد . و خود همراه وی باشد . چون حسین علی
 خان عزمت دارا خلفه نمود از آنجا (که از خان مزبور خاطر جمعی
 نداشت) و مردم برهان پور از داراب خان استغاثه هم نمودند
 بجای او سیف الدین علی خان را مامور ساخته خان مزبور را همراه
 گرفت . بعد از آن مال کلاش معلوم نشد . در پسر داشت . یکی داراب
 خان . و دومین کامیاب خان . هر دو در جنگ عالم علی خان همراه

(باب الحیم) [۵۳۰] (مآثر الامرا)

نظام الملک آصف جاه بودند - در مین در زد و خورد زخمی گردید و
و ادلیس (که داماد خان جهان بهادر کولکاش عالمگیری^(۲) بود - و صبیح
جان نثار خان که خواهر وی باشد در عقد اتمام الدوله قمرالدین
خان) بخطاب پدر مخاطب شده در عهد فروردین آرامگاه یفوجدار
سرکار کره جهان آباد مضاف آله آباد مامور گردید - و هفت سال
در آنجا مانده در سال چهاردهم جلوس بر دست بهگونگی سنگه
زمیندار آنجا مقتول گردید *

• چورامن جات •

جات قوم سمت فتنه سرشت گران جان و فساد پیشه سنگین دل
اگرچه بعنوان کشاورزی در سرزمین پنه تپام دارند و باحدات موطن^(۳)
معموره و گذهیهای رضیه پرداخته اند اما همواره از حوالی اکبر آباد
تا حدود صوبه دهلی بقطاع الطریق و رهنی گذرانند - مکرر
فوجداران پادشاهی دست خوش استیلائی آن سرتاپان گشته نقد جان
بر افشاندند - چنانچه در عهد اعلی حضرت مرشد قلی خان ترکمان
فوجدار متعرا و مهابن و کامان بهاری در اثنای تاخت بر یکی از^(۴)
مواضع مستحکم آن مرز و بوم بر رسیدن تفنگ جهان را پدرود نمود
بازها آن اشقیای نیز بدستبرد فوج پادشاهی مالیه بمرا یافته جان
و ناموس خود را بیاد فنا داده اند - و باز بعد چند یکی ازان قوم

(۲) نسخه [ب] عالمگیری سمت (۳) نسخه [ب] پلنه (۴) در [بعضی

نسخه] کامان بهاری •

(مآثر الامراء) [۵۴۱] (باب الحجيم)

دستم نمود از آستین فساد بر آورده بتاخمت و تاراج شوارع علم
بيباكي برافراشته بوياست و سوي آن فرقه فاله ناصيه شهرت برافروزد
در زمان عالمگيري كوكلا جات نامي بطيره سوي و شورش انگيزي
عقب افزاي اطراف و جوانب گرديد . و قصه سعيد آباد را (۲) كه
نزديك متهراست) با آتش نهب و غارت سوخت . عبدالغني خان
فوجدار مشهور آنجا در سال دوازدهم بر موضع سوره (كه مسكن
آن بيدادگران بود) تاخته بسيار را به نيستي سرا فرستاد . در اثنای
جنگ تير بندرق بمقتلش رسیده درجه پيمای شهادت گرديد
خدا مکان از جانب مستقر الخلفه اعلام فيروزي افراخته حسن علي خان
بهادر را بفوجداری متهرا سرافراز ساخته با فوج هزار و توپخانه
آتشبار كسيل فرمود . آن خان كار طلب بحسن سعي و دلاري آن
مطردن را با سذكي هفسد بهمراهی از اسپر نموده بحضور فرستاد
بقهرمان جلال پادشاهي بندبند آن در واجب القتل جدا جدا گرديد
پسر و دختران بد اختر جهمت تربيت حواله جواهر خان ناظر شد
دختر در حباله نكاح شاه قلي چيله بيش منصب روشناس درآمد
و پسرش فاضل نام حافظه شد . كه نزد خدا مكان حفظ ديگر
آنچنان قابل اعتماد نبود *

چون زيات پادشاهي بتسخير قلاع دكن ظلال افكن آنديار گرديد
این طایفه مفتن قابو طلب از سستیهای عمل حکام (که قدره

(۲) در [انثر نسخه] سعد آباد *

(باب الحجیم) [۵۴۲] (مآثر الامراء)

سر بگریبان آرامش فرو برده پا بدامن کم آزاری پیچیده بودند (یکسر سلسله اقیان گسیخته . بهوای تسلط طوفان بلا انگیزتند و بسرکردگی (اچه رام نامی مطردن بسیاری از پرگنات را بضبط تعدی در آورده دبد از دمار قوافل و مترودین بر آوردن - ناموس عمده) رسوائی اسبیری و به حرمتی کشید - و آبروی بهادران بخاک مذلت و خواری چکید - سوبه داران از دست آن شوخ چشم خط به بینی کشیدند - ناچار شاهزاده بیدار بخت و خانجهان بهادر ظفرچنگ از دکن تعیین یافته کوشش و کشش فرادان بکار رفت - و مبالغ خطیر بخرج آمد - پانزدهم رمضان سال سی و دوم آن شقی حربی بزخم بندوق جهنم مقر گردید - و آن نواحی از فساد شقاوت نهاد او پاک شد - سرش بحضور رسید - و پس ازان در سال سی و سه شانزدهم جمادی الاول سنه (۱۱۰۰) یکوزار و یکصد هجری باهتمام شاهزاده جوان بخت گذهی سن سننی (که مسکن آن پیغوله گزین ادبار بون) از دست کفار نکبت آثار (که پیروان آن فحالت شعار بودند) متزع گشت - معینا قاع و قمع این گروه صوت نبعت - و استیصال راتعی برزی در نیامد - مدام دان و بیداد این گروه بد فرجام بهادشاه اسلام میر رسید - در سال سی و نهم مهین دور خلافت بهادر شاه بمالش و تعریک آنها مامور شد - و پس ازان چوآمن بغبار انگیزی هنگامه دستخیز عالم کشیده طالع حرام توشگی طرفه امدادش نمود - چون

(۴) در [انظر نسخه] بهوای تسلط (۳) در [بعضی نسخه] سن سننی *

(مائراصرا) [۵۴۳] (باب الجیم)

شاه عالم و محمد اعظم شاه بجزگ و پیکار بهم پیوستند آن بدسگال
حشری از حرامی و دزد فراهم آورده حوالی فندین بامین غارت
جانب مغلوبه منتشر و قطره زن بود - همین (که صورت شکست
احد الفریقین در آئینه شهودش منطبع گشت) دست و بازوی تالان
برکشاده مال صامت و ناطق لشکریان در (بود - و بر خزانه و جواهر ^(۲)
نیز دستبردها نموده آنچه پیشینیان از بعمری نینداخته بودند در
طرفه تعیین بدست آورد - در آن هنگام (که خلد منزل بعد از معارفت دکن
باجمیر به تذبیه کوری فکوهیده خو نهضت پیمائی فرمود) چون مرور
موکب پادشاهی از نزدیکی مساکن آنها اتفاق افتاد آن مال اندیش
از تقبیل پایه سرور خلافت مصیر ابواب حفاظت بر روی حال و مال
خود کشود - و داغ تهر را از چهره احوال خویش زدود - و به راهی
محمد امین خان چین بهادر (که بطریق منقلا بر سر سنگهان تعیین ^(۳)
یافته بود) مامور گشت - پس از آن با عمدة الماک خانخانان (که کر را
در لوهمده متصل کوه برقی میان جبال دشوار گذار محاصره نمود) ^(۴)
دامن جهد بکمر پرستاری بسته نوازم آوردن بظهور آورد - پستتر به وقوع
انقلاب سلطنت و طریان و هن بحال فرمان درائی در زاد بوم خویش
بشیوه مالوفه پرداخته پیش از پیش بر تهر و سرکشی افزود - بتاخت
و تاراج رنگ فایمینی تا فزای دار الخلافه ریخت - بعد فرخ سیر

(۲) در [بعضی نسخه] بر خزانه جواهر نیز (۳) نسخه [ب] سنگهان

(۴) نسخه [ب] کوه برقی میان *

(باب الحجیم) [۵۴۴] (مائراامرا)

راجہ دھیراج جیسنگھ سواہی برسرش لشکر کشید - و سید خانچہان
 خالوی قطب الملک با فوج شایستہ از حضور بکوک شتافت - آن
 مطرود در قلعة تھون^(۲) متحصن گردید - چون بعد معاصرہ یک سالہ
 و آویزشہای سترگ عرصہ تردد ہران حیلہ گر تگ گشت دست
 انہم بدامن توسل قطب الملک کردہ استدعای عفو جرائم و التماس
 سرفرازی از منصب بہ تقبل و تعہد پیشکش نمود - و با آنکہ
 خلافت مراتب راضی بدان نبود برغم آن راجہ امرار و زیدہ اورا
 طلب داشت - و نزد خود جا داد - ناچار پادشاہ یکبار باکراہ حکم
 ملازمتش فرمود - و دیگر بباریابی مجاز نگشت - اما بمیامن
 الثقات سید عبداللہ خان بمنصب عمدہ سرفرازی یافتہ از حضيض
 دھزنی بارچ امارت برآمد - او ہم سلسلہ اتحاد و یک جہتی سان اتہ
 بارہ بخون استحکام دادہ خویش را از عقیدت کیشان جانفشان
 و می نمود - و دران وقت (کہ امیر الامرا خاقان زمان را برداشتنہ
 بعزم دکن روانہ گشت - و قطب الملک بدار الخلافہ شتافت) او در
 سلک ہمراہان امیر الامرا انتظام یافت - و پس از کشتہ شدن آن
 سردار شہامت آثار مذاقانہ در لشکر پادشاہی روزے چند گذرانید
 میخواست کہ بیارت خانہ پادشاہی آتش درزند - یا گوان توپخانہ را^(۳)
 پیش انداختہ ببرد - از ہوشیاری عملہ و بندوبست میر آتش میسر

(۲) در [بعضی نسخہ] تھون (۳) در [بعضی نسخہ] سرفرازی منصب (۴)

نسخہ [ب] ناگاران .

(مائز الاغزا) [۵۴۵] (باب العجیم)

نیامد - چون قطب الملک برآید رزم فریبت رسید آن تبه کار چنگه
 قطار شتر و سه زنجیر فیل از اردوی پادشاهی قزاقی کرده باز
 پیوسته و در جنگ دستبرد عظیم به پیرو بنگاه پادشاهی نمود
 و چون کنار آب را مردم او در تصرف داشتند آشدا و بیگانه را
 نمیگذاشتند که حلقه خود را بدم آله رسانند - و هر که پس آب
 میرفت خانه اش بآب میوشید - و مردم (که کنار آب چمن بر تل
 و یک جمع شده بودند) یک قام دست خوش تازاج او گشتند - حتی
 که دفتر صدارت هم بناروت رفت - و از زیاده سویی جنگ کمان بجای
 رسید که خسرو آفاق خود کمان بدست گرفته دو سه تیر بجانب او
 انداخت - آنگه پیمان خامه بردار بتوالی شلک برگردانیدند - و چون
 آثار شکست معاینه نمود در حوالی اودر بواه ناهلی سایر و دایره
 گردیده بر هریمت یافتگان راه گریز بست - و بهر که دستش رسیده
 آنچه باقی مانده بود را کشید - و پس از آنکه رسن زندگیش بمشاکش
 اجل گنسنده گشت منظم سنگه و غیره پسرانش بقلعهای مستحکم
 هنگامه آرا شدند - و بناتش بیداد و ستم تو و خشک سوختند - سخاوت
 خان برهان الملک ناظم اکبر آباد با آن همه جلالت و جبارت و قوط
 کار طلبی مالش آنها نصب العین همسایه نموده مناعی جمیله بکار
 برد - لیکن تیغ از نبوید - و بروز بازریش خار بین فساد برگزیده نشد
 خاقان زمان راجه دهیراج را با امرای حضور و کوپخانه^(۲) پز شوز

(۲) نسخه [ب] پرشوره

(باب الحميم) [۵۴۶] (مآثر الامراء)

وخصم فرمود - راجه نخستی بجنگل بربی برداخته با اتفاق مبارزان مغولیه و افغان در سه قلعه را گرد گرفت - و در فرصتی کمتر از دو ماه (که بآریزهی و شبخون بسیار از طرفین بجانستانی و جانفشانی نیک نامی المدوختند) کار بر محصوران قنگرتر ساخت - درین اثنا بدن سنگه نامی یکی از بنی امام آنها بمغازت و مخلصیت وطن جدا شده براجه پیوسته - و در کشایش گدھی دهفمائیا کرد و آنها یکباره ازین بیم و ترس استقلال باختند - و بیاروت خانه خود آتش داده بخرزدند - گدھی هم بتصرف در آمد - اما از خزان (که شهره آفاق بود) نشانی نیافتند - چون زمینداری آنجا بصوابدید راجه ببدن سنگه مقرر شد محکم سنگه هم ایلی برگزیده بوسیله مظفرخان برادر خاندوران بحضور آمده تک و دو بسیار نمود - بجائی رسید از آن وقت بدنا و کانش دیک اشتها یالمت - تا الآن با از دایره اطاعت و انقیاد بیرون نگذاشته - و اظهار نوکری می نماید - چنانچه در سنه (۱۱۵۰) یک هزار و یکصد و پنجاهم (که آصف جاه بهادر از پیشگاه سلطنت و جهانمانی بگوشمال باجی زاد (خصیت یافعی) یکی از خویشان خود با فوجی شایسته همراه کرد - از مردم او در جنگ بهووال مالوه قرداد دلیرانه بر روی کار آمد - اگرچه بیاسداری منصب و نام نوکری پادشاهی زدیة قدیم خود دزدی و رهنی گذاشتند اما تسلط بجائی رسانیده اند که از پنج کوره دار الخلافه تا چهارم بخش صوبه آگره هم برسم زمینداری و هم بعنوان جاگیرداری و هم بطریق

(مآثرالعمرا) [۵۴۷] (باب العجیم)

اجاره متصرف اند - دست برداشته به تیولداران میدهند - و سه مرتبه از مترو دین راه داری خاطر خواه میگیرند - هیچکس بفریان نمیرسد سبحان الله موبه داران این همه ننگ بد عملی بر خود نمی پسندیدند کار ساطلت هندوستان بکجا انجامید *

چون بدن سنگهه (داخر عهد فردوس آزماگه بمقر اصلی شتافت پسرش سورجمل قدم بر وساده نیاگان گذاشته استقلال کلی بهم رسانید و متمدانه بضبط محالات نواحی همت گماشته محالات خالصه و جاگیر مردم همه متصرف شد - از بلده شاهجهان آباد تا بهدار

و از محالات متعلقه کچهواها تا گذار گنگ (که آن طرف متعلق برهله بود) هیچکس را نگذاشته اکثر پرگنات میان در آب و در

سده (۱۱۷۴) هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری قلعه اکبرآباد هم بقبضه اتتدار در آرد - و در ایام (که خسرو زمان شاه عالم بامتضای

وقت در نواح موبه بهار و آله آباد تشریف داشت) بدست آووز مخالفین بر محالات سرحدی کینه نجیب خان بدل گرفته فوج

بر کشید - و متصل شاهجهان آباد تاقی فریقین دست داد - هر چند با خان مزبور جمعیت کم بود اما نظرت و خرد ییژی از کار خود

کرده ناگاه او را بر خاک هلاک انداخت - تفصیل این اجمال آنکه نام برده با معدود برای ملاحظه مردم خود (که بگردن گرفتن

نجیب خان تعیین بودند) بر آمده مثل بمنل میگردید - درین ضمن

(۲) در [بعضی نسخه] و همانا (۳) نسخه [ب] به دور *

(باب النجاء) [۴۳۸] (جاثرا الامراء)

جماعتی از همراهیان خان مزبور (که لم را همیشه نامت) با صد جوان
 برادر می خود تاخته کوش تمام کردند^(۲) - پس از جواهر سنگیه پسرش
 بجای پدر متمکن شده بازاده تدارک فوجی بر شاه جهان آباد برد
 و چندی هنگامه داشت - آخر بوساطت ملهار راد مرهه پای مایع^(۳)
 به میان آمد - و در سنه () بازچه آنیر بدسلوکی آغاز نموده جنگ
 مقابله پرداخت و شکست یافت - پس از برادرانش بجای اسلاف
 بودند - میرزا نجف خان بهادر چیره دستی نموده اینها را از بین
 و بیخ برکنید - یکم از اولاد اینها بر قلیله متصرف است *

* حرف الحاء *

* حاجی محمد خان هسقانی *

نوکور عمده بیرام خان بود - و خان با وی همواره طریقه مصاحبت
 و مشورت مصروف میداشت - چنانچه در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت
 و یک جمع از مفتخان از جانب بیرام خان (که بحکومت فندهار
 می پرداخت) سخنان غیر واقع بچامه آشیانی رسانیدند - پادشاه
 از کابل متوجه آن حدود شد - و پس از وصول بدان دیار یقین کرد که
 آنچه گفته اند در حق او از مدق پرتو ندارد - بعد انقضای زمستان

(۲) در [بعضی نسخه] با تمام رسانید (۳) نسخه [ب] و چند روز هنگامه
 داشت (۴) در [جمیع نسخها] بیانی است *

(مآثر الامراء) [۵۴۹] (باب الحاد)

قندهار را بدر مستقیم و مسام داشته برای معارفت برافراخت - اما
 بنابر احتیاط حاجی محمد را (که همواره مردم ازو گمان فتنه اندرزی
 داشتند) همراه گرفت - و پس از فتح هندوستان بوسیله بیرام خان
 بخطاب خانی و مراتب عالیه ترقی و تصاعد نمود - و در سال اول
 اکبری (که پادشاه از عمره حالدهر بصورت استیصال هیمو دهلوی رویه
 نهضت فرمود) خضر خواجه خان را با حاجی محمد خان سیستانی
 و دیگر امرا به دفاعه سکندر شاه سرور و انتظام صوبه پنجاب رخصت
 لاهور نمود - چون شکست تودی بیگ خان در حوالی دهلوی سرمایه
 آشوب روزگار گردید ملا عبدالله مخدوم الملک (که گویند بظاهر خود را
 از نصیربان پادشاهی را نموده در باطن با افغانان سره داشت)
 بسکندر سرور مقدمات نوشته انحرای برآمدن از کوه سواک نمود - خواجه
 خضر خان حراست شهر بحاجی محمد خان سیستانی گذاشته خود
 بدفع او برآمد - چون بحاجی بد اخلاصی ملا یقین شد او را بقین
 و شکنجه پاداش نموده نیمه تن او را در زمین کرده بعضی از زوهای او
 (که گور کرد دست بخل بود) از زمین برآورد - و در سال سیوم سنه
 (۹۶۶) نهضت و شخص هجری مزاج خانخانان از ملا
 بدر محمد شروانی (که به نیابت او وکیل السلطنه بود) منحرف شد
 اسباب امرت از گرفته قلعه بیانه فرستاد - و منصب و کالت بحاجی
 محمد خان تفویض نمود - در هنگامی (که مزاج عرض اشیا نی از بیرام
 خان انحراف پذیرفته بتقریب شکار از آگره برآمده بدار الملک

(باب العزاء) [۵۵۰] (مآثر الامراء)

دهلي سايه گمتر گورده) اول بيرام خان (كه تغير مزاج پادشاهي نسبت بطور ميشديد) وقع نمي نهاد . و چون آخر يقين ار شد (كه واقعي عرش آشياني اورا از نظر انداخته) دست بدامن تدبير زده حاجي محمد خان را با ديگر امرا بحضور غرستان . و لوازم فروتني و نياز مندي بانواع تقصير و معذرت پيغام دان . چون حاجي بدرگاه رسيد طبع پادشاهي بر آشفته ديده مصلحت خود را از جواب بيرون دانست . و رخصت فير نيافت . پس ازان كه بيرام خان دست بدامن استيمان زده از كوه سوالك درآمد و شرف ملازمت دريافته بسفر حجاز مرخص گرديد) عرش آشياني حاجي محمد خان سيستاني را با ترسون محمد خان همراه دان . كه بدرقه شده تا اقصای ممالك محروسه از ممالك مخوفه بسلامت گذرانند *

گویند روزه در اثنای راه بيرام خان بحاجي گفت . كه مرا مخالفك هيچكس [نقدر كوقت كرد كه بيوفائي تو - اين همه حقوق قديم را فراموش كردي - حاجي محمد خان در جواب گفت . شما با وصف آن دعوي اخلاص و افزونبي تربيت جنت آشياني و آن همه مراحم و اشفاق عرش آشياني بغي نموده شمشير كشيديد - و در دان آنچه در دان - من اگر ترك محبت شما كرده باشم چه دور باشد بيرام خان خجالت كشیده هيچ نگفت . حاجي محمد خان تا حدود ناگور رسانيد ، بحضور مراجعت نمود . و ازان باز هميشه در ركاب پادشاهي بوده در معارك همچا كارهای مرد آزما بتقديم رسانيده

(مآثر الامرا) [۵۵۱] (بابها العا)

بمنصب سه هزاره اختصاص یافت - و در سال دوازدهم هنگام نهضت
 التوبه پادشاهی بتسخیر چیتور از قلعه گاکرون (که سرحد ولایت
 مالوا اسم) بدفع پسران سلطان محمد بوزا (که از سرکار سنجهل گریخته
 در آن صوبه گرد فتنه برانگیخته بودند) بهمراهی شهاب الدین احمد
 خان تعیین گشته در سرکار ماند و جاگیر یافت - و در سال بیستم کمکی
 بنگاله گشته در جنگ داود خان کرزانی (که تذبذب بمبانی همت
 اکثره راه یافته بود) بخانخانان منعم خان همپائی ورزیده (ضمها
 برداشت - و چون خانخانان در شهر گور (که در سواحل ایام دارالملک
 بنگاله بود) طرح آبادی نموده (نگ سکونت ریخت عالی از رضیع
 و شریف بعامت سمیم هوای آنجا گام سپر مهر عدم گردید - حاجی
 محمد خان نیز دران جوشش فنا در سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد
 و سیوم (خمت زندگی بر بست *

• حسین خان نگریه •

خواهرزاده و داماد مهدی قاسم خان است - در عنفوان حال
 عذوان نامه احوالش بطفرای زناقت و نوکری محمد بیروم خان
 خانخانان پیرایش داشت - چون سال دوم عوش آشپانی پس از فتح
 قلعه مانکوت در دارالمطلبت لهور بتوقف چهار ماه و چهارده روز
 نسق مهیات آن صوبه فرموده در ماه صفر سنه (۹۶۵) نهصد و شصت

(۲) نسخه [چ] جیت پور (۳) در [اکثر نسخه] آگاهی طرح نموده (۴)
 نسخه [چ] بتوقف چهارده روز *

(باب الحاد) [۵۵۲] (ماکرانا)

در پنج ایام از تهاش بجانب و هلی برافراشتن حسین خان بهراسمی
 و حکومت لاهور چهره امتیاز برافروختی - (زوزت دور ایام حکم زانی
 خود ملذذ و طویل المصیبه را مستلیمان بده افتند تعظیم نمود - پس از آن
 تدفن شاخص - که طردن بجای خود نزدیک بندرش عیاری بدور زده^(۲)
 و آن بکنار ازل درجه شاه زرن - که جهیزدان بجهت اختیار بز دوش
 خود در رفتند - و آنرا بهندی تکریم میگفتند - لهذا بتکریم شهرت یافت
 در کلکام (که مزاج پادشاهی از لیرام خان هند طرفت شد - و مردم فوج
 از جدا شده در قصبه جهنجر برکات خلافت اتساب پیوستند) خیر از^(۳)
 حسین خان تکریم و شاه تالی خان متحرم از معتبران رفاقت کیش دیگر
 با وی نمادند - و پس از بزهم زدگی دولت آن امیر پستاندیده شد
 در ملک ملتزمان صدق سلطنت دو آمد - و در سال یازدهم (که
 مهدی قاسم خان از حکومت گده دل بز داشته از راه دکن بهجواز
 میشتامی) حسین خان بهشایستی در راه پیمرد بر گشته چون
 بقصبه سیواس مالوه رسید شوخی میوزایان باغیه برخاست - ناچار^(۴)
 بقصبه مذکور باتفاق مقرب خان (که توادار آنجا بود) تخصصه جمعت
 بعد از آن (که مقرب خان همت بای داه دست باجه گردید) حسین^(۵)
 خان بدر آمده ابراهیم حسین میوزا را دید - هرچند او تکلیف رفاقت
 کرد قبول نمود - سال دوازدهم هنگامی (که غرض آشیانی بقصد

(۲) نعل [ج] عیاری (۳) نسخه [ب] جهنجر (۴) در [بعضی نسخه]

سیواس (۵) نسخه [ب] دست پاچه

(مآثر الامراء) [۵۵۳] (باب الحاء)

استیصال خانزمان شیپانی متوجه بود (شرف ملازمت دریافت
چون بازار قدردانی گرمی داشت و تهور و جلالت و خدمت گزینی
و کار طلبی او دل نشین پادشاه گشته محفوف انواع عذایت گردید
با آنکه سرانجام انتظام کثرت نیک نمیدانست بامید شناسایی
پایه والای امارت بخشیده بمنصب سه هزاری برآوردند - از آنجا
(که باد دنیا مردافکن است - و هر تنگ حوصله آنرا بر نتابد) خود را
نتوانست نگاهداشته - در محال قبول خود دست تعدی و ستم
برکشاد - و با از اندازه فراتر گذاشت - چون سال نوزدهم الیه سلطانی
بعزمی شرقی دیار باهتزاز آمد او را روز انبار ازان خدمت متقاعد
ساخت - روز عرش آشپانی مستفسر احوال او گردید - که درین بورش
چرا حاضر نگشت - بعرض رسید که سونائی بر مزاج یابس او استیلا
یافته بتاخت زیر دستان و تازاج رعایا روزگار میگذرانند - چون صبح
در میان بود کسی به تذبیه او تعیین نشد - بضبط جاگیر متذبه ساختن
پس از فتح پنده و حاجی پور هنگام معارفت رایات پادشاهی باگروه
آن در ماندند طبیعت سونائی خویش در عرض راه بازو رسیده باز
مجزا نیافت - از دیوانگیها خیرهای اسباب دنیا گفته قلندری برگزین
عاطفت پادشاهی بتازگی او را برنواخته تیره از ترکش خاصه
بدر عذایت شد - که باعث آن جاگیر خود را (که بخالصه شریفه
اختصاص یافته) در تصرف آرد - و بسرانجام سپاه همت گمارد - چون
بدین تقریب از حضور رخصت یافت از تیرگی و آشفتگی مزاج همان

(باب العباد) [۵۵۴] (مائثرا لاسرا)

شیره ناستوده را برگرفته در غارت و تاراج آن نواحی دست جوأت دراز
 ساختند . تا رزم غارت کندان بصوب بسند پور (که از سوکار کمایون
 است - و صیت معدن و معموری آن ملک در جوهر هوشمندی او اختلال
 انداخته بود) شناسند - از اینجا (که جبین مأل بدکاران بقشقه نکال
 نقش پذیر است) آن رشته گسل تدبیر دران سوز زمین جنگ بے نژک
 کوده شکست یافت - و زخمی نیر بقدوق برگشت (۳) - پیش ازین مکافات
 بدفع شورش او صادق خان از حضور نامزد شده بود - اگرچه بواسطه
 زخم کازی از بد مستی قدری بهوش آمده لیکن از آرازه سطوت این
 فوج هشیار تر گشت - و ادبش بد گوهر از گرد او پرگنده شدند
 بسعی هوا خواهان مصلحت چنان دید که از حدردن گدازه مکفیسر
 بکشتی درآمده خود را پیش منعم خان خانخانان رساند - شاید
 که بوسیله آن سپه سالار جرائم او بطایبان مسامحت پوشیده آید
 قیبرستان عرصه گاهی در حوالی قصبه بارهه رسیده بدست آوردند
 و حسب الحکم باگرة در منزل او نگاهداشتند - همین سال سنه (۹۸۳)
 نهمصد و هشتاد و سه بهمان زخم جانکاه درگذشت - پسرش یوسف

خان در عهد جنگ مکانی در جرگه امرا انتظام داشت *

• حیدر محمد خان آخته بیگی •

از قدیمان همایون پادشاه است - در سفر عراق (که باقتضای

(۲) نسخه [ج] کمایون - و در [بعضی جا] کمارون آمده (۳) نسخه [ج]

نیر و بقدوق برگشت (۴) نسخه [ا] مکتبوس *

(مآثر الامراء) [۵۵۵] (باب الحاد)

تقدیر آن پادشاه والا قدر را ناگزیر پیش آمد (بالتزام زکاب سلطانی
 مشمول عاطفت والا بود - در شکست جنگ بلخ (که اسپ سوار بی
 همایون پادشاه بزخم نیز افتاد) از اسپ خود را پیشکش نموده سرمایه
 مفاخرت اندوخت - و هنگام [که موکب همایونی برای اطفای فتنه
 میوزا کامران (۱) از کابل راه هزیمت سپرده بامید موهوم در افغانستان
 بذاکامی بسر میبرد) نهضت فرموده بسرخ آب (سید) از با اکثری از
 یکهای عقیدت مناسبت خدمت هرادی معزز گردیده پیشتر از لشکر
 فبروزی بر تپ سیاه آب (۲) که مابین سرخ آب و گندمک واقع است)
 منزل گزیده بود - میوزا کامران طاقت جنگ صف در خون ندیده بود
 شبخون آورد - از پای ثبات افشرده مردانه کارزار نمود - و زخمهای
 نمایان برداشته جای خود را نگذاشت - و در سفر فذدهار و یورش
 هندوستان قتراک دولت سلطانی را از دست ندان - پس از آنکه
 شاهد مقصود جاوه گرد شد خان مذکور بحکومت بیانه سرفرازی یافته
 چهره کادیابی افروخت - و پس از وصول بدان حدود چون غازی خان
 سوز پدر ابراهیم خان دران حصار متحصن گردیده خیالات موهوم
 در سر داشت حیدر محمد خان عهد و موثیق در میان آورد - و چون
 غازی خان از قلعه برآمد بطمع اموال شکست عهد نموده بتیغ
 بی انصافی او را از هم گذرانید - وقوع این قسم بدعهدهی خلاف مزاج
 معدلت سرشت چاک آشیانی گردید - بر زبان حق ترجمان گذشت

(باب الحاء)

[۵۵۶]

(مآثر الامور)

که او دیگر کمر نخواهد بست - گویند تا فوت او همان قسم که پادشاه فرموده بود بسر برد - پس از جلوس اکبری در هنگامهٔ هیمو بقال پتردی بیگ خان پیوسته سرداری دست چپ بدو تعلق گرفت و پس از شکست او بموکب عرش آشپانی خود را رسانیده بهمراهی علی قلی خان شیدانی جهت سزا دادن هیمو دستوری یافت - بعد ازان (که فتح نصیب اولیای دولت گردید) بتقریب بکابل رفت و چون پس از بدخل شدن بیرام خان منعم خان حسب الطلب احرام عقبه خلافت بدست او را برای اعانت پسر خود غنی خان (که جهت تمشیت مهمات کابل بجای خود نصب کرده بود) در آنجا گذاشت - و پس از آنکه از کوتاه حوصلگیها صحبت فیما بین هر دو کوک نشد بر طبق عرض منعم خان فرمان طلب بنام خان مذکور صادر یافت - و سال هشتم (که منعم خان خانخانان به بندر بست کابل مرخص گردید) هیدر محمد خان نیز بهمراهی او تعیین شد و پس از آنکه منعم خان شکست یافته بعقبه خلافت پیوسته او نیز رسیده بتعیضاتی منعم خان میگذرانید - در سال هفدهم بهمراهی خان کلان عرف میرمحمد خان (که برسم منقلا بجانب گجرات نامزد شده بود) شرف ازخاص پذیرفت - بیایهٔ دو هزار و پانصدی رسیده بود - میرزا قلی برادر او در وقت (که همایون پادشاه متوجه تسخیر بدخشان شد - و میرزا سلیمان بجنگ پیش آمد) تردد نمایان بتقدیم رسانید - و در جنگ (که میرزا کامران عزیمت ملاقات ظاهر

(مآثر الامرا) [۵۵۷] (باب الحاد)

ساخته دفا نمود) زخمی شده از اسب جدا گردید . و پسرش دوسم محمد مردانه چپقلش نموده بکار آمد . و در عهد اکبروی سال نوزدهم جلوس هر دو بهمراهی منعم خان خانخانان جهت تسخیر بنگاله تعیین گردیده در چهارنی جنت آباد عرف کوز (که در سوابق ایام دارالملک بود - و پستری دیوان شده آب و هوای آنجا سمیت حاصل نموده عالمی خرمن هستی را بباد غذا داد) این دیوار نیز مطابق سنه (۹۸۳) نهم و هشتاد و سه هجری سفرگزین ملک نیستی شدند *

• حاجی یوسف خان •

ابتدا در ریافت میوزا کامران بوده در عهد عرش اشدیانی سال دوازدهم جلوس همراه قبا خان جهت معاونت میوزا یوسف خان (که در قنوج متحصن بود - و علی قای خان دران نواحی غبار فتنه برداشته) تعیین گردید . و سال هفدهم بعد تسخیر گجرات با اتفاق خانعام جهت گوشمال ابراهیم حسین میوزا دستوری یافت و چون حکم پادشاه برای برگردانیدن افواج صادر شد مشارالیه نیز در جنگ مرمل خود را برکاب ظفر نصاب ملحق ساخته در سال نوزدهم بمک خانخانان منعم خان رخصت بنگاله یافت . و در جنگ گوهر مصدر تودعات پسندیده گشت . سال بیستم در شهر کوز بنگاله (که به بدھوئی معروف است) در ایام (که خانخانان منعم خان چهارنی در آنجا نمود - و صورت دیانی بهم رسید - و اکثر امرا

(۲) در [نضیهای اکبرنامه] سرژال آمده .

(باب الحاء) [۵۵۸] (مآثر الامراء)

بعدهم خافه شتافت) او نیز مطابق سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه
هجری داعی حق را لبیک گفت . از امرای پانصدی ست *

* حکیم مسیح الدین ابوالفتح *

پسر مولانا عبدالرزاق گیلانی ست . که در حکمت نظر و قائل
ببیداش فرادان داشت . و سائها ممدارت آوایم بدو مفوض بود . چون
گیلان در سنه (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار بدست فرمانروای ایران
شاه طهماسب صفوی درآمد و خان احمد دانی آنجا از معاصله نشناسی
بزندان افتاد مولانا از حقیقت اندوژی و راست کیشی در شکنجه
و بند قالب تهی ساخت . حکیم با دو برادر خود حکیم همام و حکیم
فور الدین (که هر یک بحدوث طبع و هدت فهم در علوم رسمی و کمالات
عربی ممتاز زمان بودند) از وطن دوری گزیده بار غربت بدیار
هند کشود . و سال بیستم بملازمت عرش آشیانی سعادت اندوخته
هر سه برادر بمنصب درخور سرفرازی یافتند *

چون حکیم ابوالفتح شایستگی دیگر داشت و بهزاج روزگار آشنا
و بانقض زمانه شناسا بود در پیشگاه خلافت ترقی نموده سال بیست
و چهارم بصدارت امینی صوبه بنگاله تعیین گردید . پس ازان (که امرای
فندسروشک بنک و بهار اتفاق نموده مظفر خان ناظم آنجا را از میان
بوداشتند) حکیم و بسایرے از دولت خواهان پادشاهی بقید افتادند
ار (زے قابودیده خود را از فراز قلعه انداخت . و بدشوار روی
و آبله پائی بمانه رسیده اجرام حضور بست . چون باستان بوس

(مآثر الامراء) [۵۵۹] (باب الحياء)

فایز شد بر قرب و اعتبارش افزوده بر اقران و امثال خود (جیحان گرفت
 اگرچه در منصب از هزاری فوایز نرفت اما در رتبه از پایه وزارت
 و وکالت درگذشت - چون سال سیم (احمد پیربر بکمک زین خان کوکه
 (که بمالش الوس یوسف زئی مامور بود) دستوری یافت حکیم را
 نیز بسرداری فوج جداگانه کمکی ساختند - لیکن اینها حساب
 یکدیگر برنداشته (تفاق فرو هشتند - و از دور زئی و خود زئی کار
 بجای رسید که احمد دزن شورش گاه فرود شد - حکیم و کوکالتاش بفوادان
 خستگی ازان آشوب برآمده بحضور رسیدند - چند معائب ماند
 در سال سی و چهارم سنه (۱۹۹۷) نهصد و نود و هفت هنگامه (که
 انتهای الویه پادشاهی از کشمیر بکابل (تفاق فدان) در مضافات
 دستور باجل طبعی در گذشت - حسب الحکم خواجه شمس الدین
 خوانی بحسن ابدال برده درگنبد (که خواجه بنا کرده بود) بنحاک
 سپرد - چون پیش ازین سانجه درز چند علامه امیر عضد الدوله
 شیرازی هم فوت کرده بود حرقی سارچی این تاریخ یافته * * بیت *

* امسال در علامه ز عالم رفتند *

* رفتند موخر و مقدم رفتند *

* تا هر دو موافقت نکردند بهم *

* تاریخ نشد که هر دو باهم رفتند *

عرش آشیانی (که عذابت مفرط بحال او داشت) هم بعبادت سایه

عاطفت انداخته پرسش نمود - و هم پس از فوایش قرین تاسف

(باب الحاء) [۵۶۰] (مآثر الامرا)

و اندوه گشته و تمت نزول بحسن ابدال بفاتحه تردیم (روح او فرود
 حکیم دقیقه شناس و شیار مغز بیدار دل عالی فطرت بود - فیضی
 در مثنوی او گوید *

* بیت *

* تقریرش از حقائق تقدیر ترجمه *

* تدبیرش از مآثر اقبال^(۲) ترجمان *

در مهم سازی خلائق خود را معاف نداشتی - و هر چه ازو ظهور یافت
 به میزان خرد سنجیده نمودی - کریم الصفات و محسن زمان و کمالات
 یگانه روزگار بود - و ممدوح شعرای وقت است - خصوص ملام عرفی
 شیرازی - که اکثر قصائد غمرا در مدح او گفته - این قطعه یکی از
 قصیده او است *

* قطعه *

* آسمان گفت ندانم که حلول از چه نکرد *

* صورتش بیشتر از صورت عالم بمحل *

* زانکه چون روز ارادت ز افق سر برزد *

* مبدوم دولت او زاد و شبانگاه ازل *

* زین سخن جوهر فعال برآشفک و بگفت *

* کای تلک بهره ز فهم (صد عام و عمل^(۳) *

* بیم آن بود ز خاصیت یکتایی او *

* که هیولا نه پذیرد صور مستقبل *

و برادرش حکیم نورالدین قرایی تخلص که فاضل سخن طراز بود

(۲) در [اکبرنامه] دفتر اقبال (۳) نسخه [ب] رصد و علم و عمل *

(مائراامرا) [۵۶۱] (باب الحاد)

و شعر را خوب میگفت - ازوست *

* چه تهممت بر اجل بدم ز چشمت خورده ام تیره *

* که آنم می کشد گر بعد صد سال دگر میوم *

شگرف شورش فرودگرفت - حسب الحکم اکبری به بنگاله رفته بود

قرنی ناکرده درگذشت - مقوله اوست - که اظهار همت نزد دیگرے

اظهار طمع است - ملازم بازاری نگاهداشتن خود را بدخو کردن است

بر هر که اعتمادے کفی معتمد است - از حکیم ابوالفتح را همه دنیا

گفتے - و حکیم همام را مرد آخرت شمردے - و خود را از هر دو

بر گزاره داشتے - احوال حکیم همام جدا تحریر پذیرفته - و برادر دیگر

نیز حکیم لطف الله نام (که از ایران سیده بود) بواسطت حکیم

ابوالفتح در سلک ملازمان پادشاهی انتظام یافته به منصب در صدی

سرفراز گردید - و زون رخت هستی بریست - و پسرش حکیم فتح الله

صاحب حیثیت رقابیت بود - چون چنت مکانی بدر بے التفات بود

روزے دیانت خان لنگ او را بنادولتخواهی مذسوب ساخته عرض

نمود - که در ائذای بغی سلطان خسرو بمن میگفت - که صلاح وقت

آنست که ولایت پنجاب را بار داده این مبحث را کوتاه سازند

فتح الله منکر شد - طرفین رجوع بمباهله کردند - هنوز پانزده روز

نگذشته بود - که سوگند دروغ کار خود کرد - چه با نور الدین پسر عم

آصف خان جعفر (که با سلطان خسرو قرار داده بود که بوقت قابو

(۲) نسخه [ج] نام از ایران رسیده بواسطت *

(باب الحاء) [۵۶۲] (هاء الامورا)

از قید برآوردده بسطنت بردارد) متفق و همدستان گشت . اتفاقا
در سال دوم هنگام مراجعت از کابل بلاهور این راز سرریخته پادشاه
رسید - و پس از پژوهش نورالدین با دیگر رفقا بیاسا رسید - و حکیم
فتح الله را تشهیر کرده دژونه خرسوار منزل بمنزل می آوردند
بعد ازان مکمل گردید *

* حکیم مین الملک عبرازی *

در عام رتبه عالی داشت - و صاحب اخلاق حمیده بود - همیشه
از جانب مادر بمحقق درانی منتهی میشوند - از ابتدا ساز صحبت او
با عرش آشدیانی کوک گردیده در بزم و رزم شریک صحبت بود
در سال نهم جلوس اردو با منشور لازم الاتباع پیش چندگیر خان (که
در احمد آباد سر بزرگی برداشته بود) فرستادند - او با پیشکش
خان مزبور برگردانده در آگره دولت باز یافت - و سال هفدهم (که
دلاسا نامه بتمام اعتماد خان گجراتی برد) اردو بانفاق میو ابوتواب
بملازمت آورد - و سال نوزدهم (که پادشاه متوجه دیار شرتی شده) او
از ملتزمان رکاب بود - بستر جرمک رهنمائی عادل خان بیجاپوری
بدکن تعیین گردیده سال بیست و دوم بمحضر آمده شرف بار اندوخت
پس ازان بفرود ازمی حدود سنبل مامور شده سال بیست و ششم
(که عرب بهادر و نیابت خان و شاهدانه با جمعی از ناسپاسان غبار
(۴)

(۴) فصل [ب] مر خرد سوری (۳) فصل [ب] تملی نامه (۴) در

[بطن فصل] دیانت خلن *

(جاگیرالامرا) [۵۶۳] (باب العباد)

شورش در حدود مذکور برانگیختند) نامبرده قاعده بریلی را مستحکم ساخته بجمع جاگیر داران آن طرف کوشید - هرچند آنها به بیم و امید خواستند که حکیم را همدستان سازند نه پذیرفت - و بحسن تدبیر در مجمع آنها خالی انداخت - تا آنکه نیابن خان بفوج پادشاهی پیوست - حکیم باتفاق دیگر جاگیرداران گرد و پیش جوانی پیکار شده غنیمت را غبار آلود داشت هزیمت ساخت - و در همین سال بصدارت صوبه بنگاله ممتاز گردید - سال سی و یکم بدخشیکری صوبه آکره چهره اعتبار برافروخت - پستقر همراه خان اعظم بهم ن کن رفت - چون خان مذکور پرگنه هندیه جاگیر او را تغییر داده بود بے طلب سال سی و پنجم بحضور آمد - لهذا بار نیابن - و بعد دریافت کیفیت پروانگی کورنش دادند - و ببعالی پرگنه مذکور نوازش پذیرفته بعد چندی مرخص گردید - در سال چهارم مطابق سنه (۱۵۰۳) یک هزار و سه هجری بعدم آباد شتافت - شعر میگویند در ادبی تخلص میکرد - این بیت ازوست *

* بیت *

* در شب زلف سیاهش خواب مرگم در زبون *

* بوالعجب خواب پریشانی که تعبیرے نداشته *

بمذنب یانصدی رسیده *

* حکیم امام *

برادر حکیم ابوالفتح گیلانی سن - همایون نام داشته - چون

بملازمین عمرش آشیانی استمعان یافت بنابر پاس ادب دل بهمایون تلی

(باب الحاء) [۵۹۴] (مآثر الامراء)

مخاطب گردیده پس ازان بحکیم همام ناهوړي اندوخت . در
خط شناسي و شعر فهمي يگانة روزگار بود - و بدانش طبعي و پزشکی
لغت آشنا - پارسا گوهر شگفته پيشاني شيوه زبان ندیم منش - اگرچه
بمنصب ششصدی و خدمت بکار بیگي اختصاص داشت اما در
مصاحبت و قرب پادشاهي پایه بلندتر مي افراخت . در سال سي
و یکم چون کار آگاهی و اخلاص خدمت او ذهن نشین عرش آشياني
شده بود به پيغام گذاري و رخسوري نزد عبدالله خان والي توران
فخصت يافت - و ميران صدر جهان مفتي را برای پرسش سانحة
فاکيزر پدرش سکندر خان (که سه سال شده بود بخت هستي بسته)
همراهش دادند - و از فرط عنايت در حق حکيم اين فقره در نامه
مرقوم گردید - که افادت و حکمت پناه زبدة مقربان هوا خواه عمده
محرمان کار آگاه حکيم همام را . (که مخلص راست گفتار و مرد
درست کردار است - و از ابتدای ملازمت ملازم بساط قرب بوده درزي
اورا بهايج وجه تجویز نکرده بودیم) برسم سلامت فرستادیم - چون
در ملازمت ما اورا آن نسبت متحقق است که مدعیات را بیواسطه
بمرتف عرض میسازند اگر در مجلس شریف ایشان همین اسلوب
مرومي باشد گویا فیما بین مکالمه بیواسطه خواهد بود - و در غیبت او
عرش آشياني مکرر فرمود - که تا حکيم همام رفته خوردني لذت ندارد
و بحکيم ابوالفتح گفت - که بخاطر نرسد که در عالم برادري شما از
جدائی او بیشتر از ما دل نگراني داشته باشید - مثل حکيم همام کجا

(مائراامرا) [۵۶۵] (باب الحاد)

پیدا میشود . در سال سی و چهارم هنگام معاودت از کابل در منزل بزرگ آب حکیم همام از توران دیار رسید - یکماه از فوت حکیم ابوالفتح گذشته بود - بعد از ملازمت عرش آشیانی در غمگساری او بدین کلام دلنواز تسلی بخش گردید - که ترا یک برادر بود - از عالم رفت و مراد *

* از حساب در چشم یک تن کم *

* در شمار خرد هزاران بیش *

در سال چهارم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجری بتمب دق در دو ماه پیمانۀ زندگی حکیم همام ابریز گشت - در پسر داشته - اول حکیم حاذق احوالش بزبان قلم ادا خواهد شد - دوم حکیم خوشحال - در عهد اعلی حضرت بمنصب هزاری امتیاز یافته بخششی دکن گردید - مهتاب خان در صوبه داری خود بسیار تفقد احوالش میکرد *

(۲)

* حسن بیگ خان بدخشی شیخ موری *

از بابرمان این سلطنت بوده سپاهی نقش و کار طلاییها داشت چون در سال سی و چهارم عرش آشیانی پس از فراغ سیر کشمیر بهزیمت زابلستان از ولایت پکله (که ولایت است سی و پنج کرده طول و بیست و پنج عرض پیوسته بغربی کشمیر) میگذشت سلطان حسین خان پکلهی وال از نژاد تارلوغ (که صاحبقران وقت مراجعت بتوران چندس از آن قوم را بداسبانی این ملک گذاشته بود) ادراک

(۲) صفحه [چ] حسن بیگ بدخشی *

(باب الحاد) [۵۶۶] (مآثر الامراء)

شرف ملات نمود. بعد چند روز فرار کردند - پادشاه آن ولایت را با اقطاع حسن بیگ داده ادرا بمالش آن بوسی رخصت فرمود - حسن بیگ بشاهانک و پردای چیره دستیها نموده آن الکا را بدست آورد و چون در سال سی و پنجم به حضور رسید بکهلی وال باز سر از گویبان شورش و فساد برآورد - و از خام کاری خود را سلطان نصیرالدین نام نهاده بکهلی را از مردم حسن بیگ برگرفت - حسن بیگ مجددا با فوج حضور تعیین گشته سزای شایسته در گذارش گذاشت - و در سال چهل و ششم در ولایت بنگش نیکو پرستاریها بتقدیم رسانیده بمنصب در هزار و پانصدی سر برافراخت - و در اواخر عهد اکبری روهتاس در جاگیر یافته بحفاظت کابل مامور شد - و در سال اول جهانگیری طلب حضور گشته چون بهاترا رسید سلطان خسرو (که شب یکشنبه بیستم ^(۲) دی الحجه سنه ۱۰۱۴ هزار و چهارده هجری از ارک آگره فرار نموده) دوچار او شد - حسن بیگ (که از جانب جنک مکانی مطمئن نبود و ازین طلب استشمام رایحه بے عنایتی می نمود - و در اصل هم سوشمت بدخشیان بشورش و فتنه مجبول است) بفسون و تملق سلطان خسرو از راه زفته فرار بهراهی داد - و با سه صد جوان بدخشی رفیق طریق ضلالت او گردید - خسرو در مخاطبات خان بابا گفته مدار و اختیار خود را بقبضه اقتدار او سپرد *

و چون در کنار آب بیاه خسرو با جمعی (که فراهم آورده بود)

(۲) در [بعضی نسخه] هشتم *

(مآثر الامراء) [۵۹۷] (باب الحاء)

در مقابل فوج پادشاهی پای ادبار افشوده یافتند و خوردند
 شکست یافتند و بحال تباها با حسن بیگ و عبدالرحیم دیوان لاهور
 (که بدر پیوسته و خطاب ملک انور یافته بود) ارادۀ دشت ناکامی
 گشت اکثر افغانان (که وفات او اختیار کرده بودند) برفتن دیار شوقیه
 ترغیب نمودند - حسن بیگ گفت - این کنگاش غلط است - شما را
 بجانب کابل باید شناساند - چه از اسپ و آدم دژان ولایت کمب
 نیست - هرکرا کابل باشد هر قدر نوکر خواهد سامان می تواند شد
 فرودس مکانی و جنت آشیانی بیادری کابل فتح هذدوستان کرده اند
 مهذا ایشان خزانه نداشته اند - من چهار لک در پیوه در روختاس دارم
 پیشکش میکنم - و بمحور رسیدن آن حدود دوازده هزار سوار کار آمدنی
 فراهم می آرم - اگر پادشاه از پی شناساند جنگ را آماده ایم - و اگر
 آن ملک را ارزانی دارند چندی بروزگار در سلطنته منتظر فرست
 خواهیم بود - چون سلطان ناعاقبت اندیش ادبار مذم عثمان کاره
 بدست او داده بود بصوابدید او راهی شد - از قضا بر ساحل دریای
 چناب اسیر سر پنجه مکافات گردید - در انوقت موبک جنت مکانی
 در باغ پیرزا کامران واقع سواد لاهور نزل داشت - سیوم محرم سنه (۱۰۱۵)
 هزار و پانزده هجری خسرو را دست بسته و زنجیر بپا بتور چنگیزی
 بحضور آوردند - حسن بیگ و عبدالرحیم را بر جانب راست
 و چپ ایستاده کرده خسرو در میان میلوژید - و میگوییست - حسن
 بیگ بگمان نفع موهوم بارزه گویی در ژانخانی در آمد - چون غرض او

(باب العباد) [۵۶۸] (مآثر الامرا)

ظاهر گشت بحرف زدن نگذاشته حکم شد . که خسرو را مسلسل و محبوس نگاهدارند - و حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالرحیم را در پوست خر کشیده و ترونه بر دراز گوش نشانده تشهیر نمایند چون پوست گاو زود تر از پوست خر خشک شد او پیش از چهار پاس زنده ماند - و درمیان بعد یک شبانه روز چون زندگی داشت بشفاست باریابان از غضب سلطانی (که نمونه قهر آلهی سمک) رهائی یافت - و بجهت عبرت و سیاست از در باغ کامران تا در قلعه ارک در رینه دارها نصب گشته جمع را (که با خسرو طریق صرافقت پیموده بودند) مصلوب ساختند - و روز دیگر (که پادشاه داخل لاهور میشد) فرمود - خسرو را بر فیل نشانده از میان دارها گذرانند . و از دو طرف آواز نمایند - که مقربان شما و اهل خدمات شما مجرا میکنند * نعوذ بالله من سوء الخاتمة والمعاقبة * پسر حسن بیگ اسفندیار خان در عهد اعلیٰ حضرت بمنصب هزار و پانصدی (سجده ۲) سال شانزدهم در گذشت *

* حکیم علی گیلانی *

در فزون د علوم خصوص در طب و ریاضی مهارت تام داشت - و از حدائق اطباء وقت بود - گویند در کمال پریشانی و افلاس فرز ولایت بهند وارد گردید - و بدستگیری بخت مسعود در سلک ملازمان عرش آشیانی منظم گشت - (روزه بحکم آن پادشاه عالی جاه بغابو

(۲) نسخه [چ] رسیده در گذشت *

(مآثر الامراء) [۵۶۹] (باب الحاء)

امتحان چند تارودان بول مریض و صحیح و گاز و غیر یکدفعه آورده بحکیم نمودند - او همه را از روی تیاس و مطابق واقع بیان کرد - از انوقت برتبه و اعتبارش افزوده بدولت قرب و مصاحبت پادشاهی اختصاص گرفت - و صاحب ثروت و مکنت گشته سر همسری و مساوات با عمدها می افراشت - پس از آن از پیشگاه خلانعت بوخشوری بیجاپور مامور شد - علی عادل شاه والی آنجا استقبال نموده باعزاز فراوان بشهر در آورده سامان نفائس آندیدار نموده میخواست حکیم را روانه سازد - که ناگهان در سنه (۹۸۸) نهمصد و هشتاد و هشتم سنخ زندگیش لبریز آمد - اگرچه صاحب فرشته آورده (که حکیم عالی گیلانی با پیشکشهای شایسته پیشتوها روانه شده - درینوقت حکیم عین الملک شیرازی بسفارت آمده بود - که بحسب واقع ناگزیر بدون تکلف و هدایا برگشته رفت) اما نزد مولف این اوراق تحریر علامی شیخ ابوالفضل در امثال این قضایا مطابق تو بواقع می نماید *

چون سانحه قتل علی عادل شاه خالی از غرابت نیست بر لوحه بیان موزسم میگردد - که او رشید تر و باذل ترین آن طبقه اسمی با وصف عدل و احسان همواره دامن عفت آلوده داشت - و آخرها بمذللان موده دربان افراط نموده بکوشش فراوان دو خواجه سرای را (که کمال صفائی داشتند) از ملک بوید موزبان بیدر طلب داشت چون مطلوب نزدیک رسید از بی آرمی و فردمایگی پذیره شده

(۲) در [اکثر نسخه] از غرابت نیست *

(باب العناء)

[۵۷۰]

(مائراامرا)

فرخواستند؛ ظلمت آموذ با يك كه كلان تر بود دست ناسزا خواهش
 دراز نمود - آن پارساگوهر از پاك دامني و ناموس دوستي تن در داده
 بدشنة (كه از دور بيضي با خویش نهان داشته بود) كار او بانجام
 رسانيد - عجيب تر آنكه مولانا محمد رضاى مشهدي رضائي تخلص
 تاريخ اين واقعه * * شاه جهان شد شهيد * * يافته *

القصة حكيم علي در سال سي و نهم شگرف حوضه بر ساخته كه
 واه از درنة آن بكاشنة ميرفت . و شكفت آنكه آب ازين بركه
 بدانجا در نميشد - مردم فرور شده براه پورهي فراوان رنج برده
 و بسيار آزار يافته از نيمة راه برگرديده - عرش آشياني بدماشاي آن
 خرامش فرموده خود آهنگ درآمد فرا پيش گرفت - در كنج حوض
 سرے بآب فرور برده در سه زينه پايان رفته بدان خانه درآمد
 بسيار بتكلف آراسته - در غايت رشغي جاي ده درازده كس است
 فرش خواب درخت پوشش مهيا - و حاضرئ طعام موجود - چند جلد
 كتاب در طائها گذاشته - هوا نمي گذاشت كه يك قطره آب اندرون
 در آيد - و چون بادشاه لخته درنگ فرمود غريب حالت بر مردم بيرون
 در آرد - تا سال چهارم حكيم بمنصب هفتصدي (سيده بود - و لاجهای
 دست بستة او موجب حيرت عالميان ميشد - آخرها (كه بعرض آشياني
 اسهال عارض شد) هر چند تدابير بكار برد مفيد نيفتاد - پادشاه
 غضب آلود بارگفت كه تو پساوي ولايت پيش نبودي - پاتابه غربت را
 اين جا را كردي - ما تو را باين مرتبه رسانيدم - تا روزه بكار آئي - و از

(مائرا الامرا) [۵۷۴] (باب الحار)

تجارت خشم ورتکه بجانب او برتافتند - حکیم چیزه از کیسه برآورد
در کوزه آب انداخت - فوراً بسته شد - و عرض کرد این قسم درواها
موجود است - اما چه فایده که این جا اثر نموده - پادشاه بمقتضای
اضطراب و اضطراب بیماری مخالف فرمود - که هرچه شدنی است
خواهد شد - همین را بمن بده - چنانچه ازان دوا قبض و اعتقال
در طبیعت بهم رسید - اما رجوع در شکم پیچید که بقلق آورد - ناچار
ادریه مسهله بکار رفت - اطلاق زیادتی کرد - قادر گذشت *

از غرائب سوانح است تقدم سبب بیماری عرش آشیانی
گرفتند گرانبار نام فیل در سرکار جنت مکانی بوده - که دیگر فیل (که
مقاومت صدمات او تواند نمود) در فیلخانه پادشاهی نشان
نمیدادند - مگر آهروپ نام فیل سلطان خسرو - که نیز در جنگ سرآمده
بود - لهذا عرش آشیانی فرمود - که این هر دو کوه گران سنگ را
بهم بچنگ اندازند *

* شعر *

* دو کوه آهنین از جای جنبید *

* زمین گفتی ز سر تا پای جنبید *

(۲)
وزن هتن فیل از حلقه خامه کمک مقرر شد - یعنی هرگاه یکی از آنها
چیزگی نماید و خیابان نتواند نگاهداشد فیل مذکور از کمین برآمده
کمک مغلوب کند - و آنرا طپانچه نامند - از اختراعات آن پادشاه
است - عرش آشیانی در چهارک نشسته تماشا میکرد - و شاهزاده سلیم

(۲) در [بعضی نسخه] در تهن *

(باب الحاء)

[۵۷۳]

(آثار الامراء)

و سلطان خسرو به اسهان سوار شده استاده بودند - که اتفاقاً فیل
 گرانبار بعد زن و خوردن بسیار حریف خود را زیور ساخت - خواستند
 طهانه چه را بکمک آرند - جمعی از مردم شاهزاده مانع آمده سنگی چند
 بجانب انداختند - ^(۲) فیلبان که بجمارت پیش راند سنگی بر شقیقه اش
 خورده چند قطره خون بر سینهاش چکید - باریابان حضور بآب و تاب
 را نمود مزاج پادشاهی را بشورش آوردند - عرش آشیانی بمطمان
 خرم (که نزد جد بزرگوار حاضر بود) فرمود - که نزد شاه بهائی خون
 رفته بگوئید - که شاه بابا میفرماید - که در حقیقت همه فیلبان
 از شما ستم - این سزا عتدالی چرا - شاهزاده در جواب گفت - که مرا
 اصلاً آگهی نیست - و بزدن فیلبان راضی نبودم - سلطان خرم گفت
 اگر چنین است من رفته فیلبان را بآتشبازی از هم جدا میسازم
 چنانچه هر چند تدابیر بکار بود مفید نشد - تا آنکه رن هتن نیز
 عاجز شده با آپرپ خود را بدریای جون انداخت - سلطان خرم
 برگشته کیفیت را بعنوان ملامت بعرض رسانیده فی الجمله وحشت مزاج
 فرد نشانید - درین اثنا سلطان خسرو رسید بهروزه درائی و ژانخانی
 درآمد - و نسبت پددر هر ضعیف ناشایسته معروض داشت - که نایره
 غضب عرش آشیانی با شعله آمد - و همه شب از تب بختاب
 گشته طبیعت از مرکز اعتدال انحراف تمام نمود - طرف صبح
 جالینوس الزمانی حکیم علی را طلبیده فرمود - که هرزه گوئی خسرو

(۲) در [چند نسخه] انداخت

(مآثر الامراء) [۵۷۳] (باب الحاء)

سراج ما را برشورانیده باین حالت انداخت . و آخر همین شب باسهال کشید . و موجب ارتحال گردید *

گویند چون در آخر بیماری حکیم علی تجویز قریز کرده بود جنک مکانی پس از جلوس معاتب فرمود - که بهمین تجویزها پدرم را کشتی - و در سال سیوم سنه (۱۰۱۸) هزار و هیزده جنک مکانی هم بسیر حوض مذکور بخانه حکیم رفته بآب در آمد . و بعد از افروغ بیرون آمده حکیم را مورد عنایت ساخت . و بمنصب در هزاری سرفراز فرمود - حکیم بعد از چند سال بباط هستی در نوزدهد - گویند قریب شش هزار رزیه هر ساله بصرف ادویه و اشربه اهل استحقاق مقور ساخته بود - حکیم عبدالوهاب پسرش در سال پانزدهم جهانگیری بر جمع از سادات لاهور دعوی هشتاد هزار رزیه کرد - که پدر من بآنها سپرده - و خط بمهر قاضی ظاهر ساخته دو گواه در دارالعدالت گذرانده بثبوت شرعی رسانید - سادات انکار داشتند - و ممکن نبود که از عهد آن مبلغ برآیند - آصف خان بتحقیق این قضیه مامور شد - چون خاین خایف می باشد حرف آشتی با سادات در میان آورد - آصف خان بگوناگون پرسش در آمد - تاگزیر اعتراف بابطال دعوی خود نمود - و بعزل منصب و جاگیر از مرتبه افتاد *

• حاکم بهک •

داماد اعتماد الدوله جهانگیری سنه - در عهد جنک مکانی

(باب الحاء) [۵۷۳] (مآثر الامراء)

چون عشائر و اقارب اعتماد الدوله هریک بخانی و توخانای رسید
 مشارالیه نیز صاحب حشم^(۲) و طبل گشته بداند پایه امارت برآمد
 زش خدیجه بیگم بهمشیرگی نور جهان بیگم در غایت اعزاز
 و احترام میگذرانید - تا اواخر زمان اعلیٰ حضرت در قید حیات بود
 و باعتبار یدون الدوله (که برادر کلانش بود) در توقیر و تبجیل او فوت
 و فرر گذاشت واقع نشد - همواره باانعامات پادشاهی کام دل می انداخت
 فردوس آشیانی در سال بیستم و چهارم یکدفعه بعطای سی هزار روپیه
 او را مورد نوازش فرمود - چون حاکم بیگم مرد مغلی خالی از فضل
 و کمال نبود بفراغت درستی و تن آسانی میخواست بخود سری
 بگذراند - جفت مکانی بهاس آن نسبت تکلیف خدمت حضور
 بار معاف فرموده بیشتر بکارهای بیرون مامور میفرمود - چندان
 حکومت متهورا بمشارایه تفویض یافت - آخر معزول شد - سببش
 این که اچهد رپ اسرم سناسینه بود موثاض موجد - نزدیک معموره
 اوچین در گوشه صحرائی از آبادی دور پشته واقع شده - دران سوراخ
 کنده مسکن و مامن داشت - دهن سوراخ (که راه در آمد و برآمد است)
 پنج و نیم گره دراز - و سه و نیم گره پهنا پیموده شده - از در سمت
 خون را دراز ساخته بدرون در می آردن - آنگاه سر - بعد از ان مثل
 مارے خود را بدرون می انداخت - و وقت بر آمدن نیز بهمین دستور
 حیرت افزای نظارگیان بود - نه بوریان نه کاه - که در هوای سرد بزیر

(۲) نسخه [ج] طبل و حشم (۳) نسخه [ب] اچهد - و نسخه [ج] اچده .